

در رثای روانشاد احمد میرعلایی

در روزهای نخست آبان ماه احمد میرعلایی مترجم فرزانه از جمع ما کناره گرفت و با رفتن او جامعه کم شمار مترجمان گرانقدر نسلی بیشتر یکی از بهترین اعضای خود را از دست داد. رفتن باور نکردنی میرعلایی در عین کار و پختگی مایه هزار دریغ و افسوس شد. میرعلایی به شهادت ترجمه هایش نه تنها مترجمی چیره دست و فاضل بلکه مترجمی نواندیش و جستجوگر بود. با ترجمه های او بود که ما بورخس، میلان کوندرا و اوکتاویو بازر را شناختیم. ترجمه اش از آثار بورخس او را بحق در جایگاه یگانه مترجم شایسته آثار آن نویسنده بزرگ نشانده و نیز ترجمه بی همتایش از شعر پای (سنگ آفتاب) بی گمان از بهترین نمونه های ترجمه شعر در فارسی امروز است و چنین نیز خواهد ماند.



آشنایی من با میرعلایی به پاییز ۷۱ برمی گردد، زمانی که از او برای مصاحبه دعوت کردم و او فروتنانه پذیرفت. برای من تجربه مصاحبه با میرعلایی که سرآغاز همکاری صمیمانه و دلسوزانه او با مترجم بود تجربه کشف و شناخت انسانی بود فرهیخته، فروتن و منبع الطبع. مترجمی که صلابت شخصیتش بیش از زیبایی کارش مرا به تحیر و ستایش کشاند. آن زمان که با میرعلایی مصاحبه می کردم هرگز به ذهنم خطور نمی کرد که او چنین زود از میان ما خواهد رفت. یکبار در آخرین روزهایی که یکی از شماره های مترجم برای چاپ آماده می شد به مناسبتی تلفنی با او صحبت می کردم. ضمن صحبت پیشنهاد کرد که در آن شماره در بزرگداشت مترجم توانمند و جوانمرد، روانشاد فرهاد غبرایی مطالبی بنویسیم. آن موقع هنوز بیش از چند روز از فوت غبرایی نمی گذشت و من اصلاً از فوت او مطلع نبودم. میرعلایی گفت که غبرایی مترجمی ارزشمند بود و افزود که خبر مرگ او برای ما فقط خبر نیست، بلکه ضایعه است و وظیفه ماست که خاطره او را گرامی بداریم تا بیش از این غریب نماند. و امروز با اندوه و دریغ بسیار باید همین را درباره خود میرعلایی بنویسم. میرعلایی، چنان که در مصاحبه گفتم، مترجم ادبی تمام عیار بود. خوب ترجمه می کرد، فقط ادبیات ترجمه می کرد. و تحت تأثیر سلیقه بازار قرار نمی گرفت و بالاخره با ادبیات غرب آشنا بود. برای او مترجمی حرفه نبود. زندگی بود، تمهد بود. «همینقدر می دانم که وقتی با اثری در خور روبرو هستیم باید آن را خوب بشناسیم. با آن آنقدر عشق و مشق کنیم تا از آن پرشویم. آن وقت دست به کار ترجمه شویم. البته به هیچ وجه با حرفه ای بودن مخالفتی ندارم به شرط آنکه وجدان حرفه ای هم در کار باشد.»

میرعلایی بورخس را عاشقانه ترجمه می کند زیرا که بین خود و بورخس اشتراک بسیار می یابد. او مجذوب «فرهنگی و فرزانی بورخس» می شود، مردی که بحران هویت را تجربه می کند و در تقابل میان تفکر شرقی و غربی،

نمی‌خواهد دنیای سومی باشد. پس از این دنیا فراتر می‌رود، «نه یک سروگردن، بلکه آنقدر که دست کسی، نه در شرق و نه در غرب، به او نمی‌رسد. پس می‌شد فراتر رفت. به کمک فرهنگ و بی‌اعتنا به روز مرگی و هیجانات ابتدال‌آمیز باب روز.» تواضع صادقانه در کلام میرعلایی موج می‌زند. «از سرجاه طلایی جوانی آرزو داشته‌ام شاعر و نویسنده باشم اما در آن راهها شکست خورده‌ام. فقط این مایه رندی داشته‌ام که به شاعری میان مایه‌بودن یا نویسنده‌ای میان مایه‌بودن رضایت ندهم. میان مایگی به مراتب از بی‌مایگی بدتر است. ناگزیر شده‌ام این سرخوردگی را با ترجمه کردن جبران کنم.» مناعت طبع کلیدی بود برای درک شخصیت میرعلایی. او این خصلت را لازمه فرزانی و فرهیختگی می‌دانست و در نزد او این خصلت چندان ارزشمند بود که آن را بهترین آموزه پدر بزرگ می‌داند:

«پدر بزرگ پدری - سیدی بلند قامت و بی‌نیاز - گه گاه می‌آمد و بر تربیت مذهبی، نظارت می‌کرد. همیشه در جیبهای آبدست خود نقل گشنیزی، انجیر خشک و نخودچی کشمش داشت که جایزه تلفظ صحیح حمد و سوره بود. اما بیشترین چیزی که از او آموختیم مناعت طبع بود.» مناعت طبع میرعلایی را از این تجربه ناگوار او می‌توان بخوبی دریافت: «تجربه‌ای که در این راه دارم ترجمه چارباب اسکندریه لارنس دارل است. کتاب اول یعنی ژوستین را در فاصله ده سال سه بار ترجمه کردم تا به زعم خودم به نتیجه مطلوب رسیدم و کتاب دوم یعنی بالتازار را دوبار. وسط کتاب سوم، یعنی مونتولیو بودم که ناشر خبر آورد که ژوستین آماده انتشار، روانه کارخانه مقواسازی شد. شاید می‌شد با دخل و تصرف یا خدعه و تثبیت جلو این کار را گرفت. اما چه کنم که اهل این حرفها نبودم. تنبلی و برخی از آن خصلتهای میانسالی به دادم رسید و خود را تسلی دادم که تو توانستی شاخ این غول را بشکنی. گیرم جماعت مخاطبی نداری که برایت به به و چه چه کنند. تازه اگر آن دو تا چاپ می‌شد مجبور بودی سومی و چهارمی را هم ترجمه کنی. خدا هم رزاق است و به رندان می‌رساند زهرجا که هست.»

در فرصت کمی که از زمان شنیدن خبر فوت میرعلایی تا انتشار مجله باقی بود، مجالی نبود که به نحو شایسته به بررسی شخصیت انسانی - علمی او بپردازیم. همکار عزیز دکتر مجدالدین کیوانی وظیفه خود دیدند و وعده کردند که ضمن گفتگو با برخی از دوستان هم قلم روانشاد میرعلایی گزارشی درباره او آماده کنند که در شماره آینده به چاپ خواهد رسید. ما درگذشت این مرد فرزانه و خدمتگزار فرهنگ را به خانواده او و اهل قلم این مرز و بوم تسلیت می‌گوییم. نامش پایدار و روانش شادباد.

علی خزاعی فر